

من ملاله هستم

گریستیا لمد

مترجم:

شراهه معصومی

من ملاله هستم

نویسنده: کریستینا لمب

مترجم: شراره معصومی

گرافیک: جواد نیک خصال

ناظر چاپ: منوچهر صالحی

ناشر: شانی

نوبت چاپ: اول، تابستان ۱۳۹۸

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۳۵۰۰۰ تومان

سرشناسه: یوسف‌زی، ملاله، ۱۹۹۷ - Yousafza, Malala

عنوان و نام پدیدآور: من ملاله هستم / مترجم: شراره معصومی.

مشخصات نشر: کرج: شانی، ۱۳۹۸.

مشخصات ظاهری: ۱۲۹ ص؛ ۱۴/۵*۲۱/۵ س م.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۳۷۲-۴۸۸-۴

وضعیت فهرست نویسی: فیبا.

یادداشت: عنوان اصلی: I am Malala

موضوع: زنان جوان -- آموزش و پرورش -- پاکستان -- سرگذشتنامه

رده بندی کنگره: LC۲۳۳۰

رده بندی دیویی: ۳۷۰/۸۲۰۹۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۸۱۳۰۳

مقدمه

خانواده‌ی من تحولات بسیاری را از سر گذرانده. ما از دره‌ی کوهستانی خودمان در سوات در پاکستان کنده شدیم و به یک خانه‌ی آجری در بیرمنگام^۱ انتقال داده شدیم. گاهی اوقات آنقدر همه چیز برایم عجیب است که خودم را بیگون می‌گیرم که مطمئن شوم خواب نیستم. من در حال حاضر ۱۰ سال دارم و چیزی که هنوز عوض نشده این است که هنوز هم درست ندارم صبح زود از خواب بیدار بشوم. من و برادرم به‌عجابه به طرف مدرسه‌هایمان می‌رویم و همین‌طور مادرمان «تر پدای آ» که پنج روز در هفته به مرکز زبان می‌رود تا خواندن و نوشتن یاد بگیرد و بتواند به زبان انگلیسی صحبت بکند. مادر من تحصیلاتی نداشت و شاید به همین دلیل بود که همیشه ما را شایق می‌کرد که به مدرسه برویم. او در زندگی روزانه‌اش با مشکلات زیادی رو به رو هست، چرا که وقتی به خرید یا بانک می‌رود یا به دکتر می‌رود در ارتباط برقرار کردن دچار مشکل می‌شود. تحصیل کردن به او کمک می‌کند که اعتماد به نفسش بیشتر بشود، چون در این صورت می‌تواند بیرون از خانه هم حرف بزند، نه اینکه فقط توی خانه و با ما حرف بزند. کم‌کم ما در بیرمنگام احساس می‌کنیم که در خانه‌ی خودمان هستیم. سیستم مدرسه در اینجا خیلی با آنچه که در پاکستان

۱. Birmingham

۲. Toor Pekai

داشتیم متفاوت است. در پاکستان ما آزمایشگاه‌های علوم خوب، یا کامپیوتر و یا کتابخانه‌های خوبی نداشتیم. تنها چیزی که داشتیم یک معلم بود که کنار تخته سیاه در مقابل دانش آموزان و کتاب‌هایشان می‌ایستاد.

من خیلی درگیر مدرسه و اتفاقاتش هستم، اما دوستان خوبی پیدا کردم که زنگ تفریح‌ها و وقت نهار با هم حرف می‌زنیم.

از پزشکان فوق العاده اینجا سپاسگذارم، به خاطر آن‌هاست که از سلامتی خوبی برخوردارم. شنوایی‌ام بهتر شده و دیگر دچار سرر زده‌ای شدید نمی‌شوم. من ورزش می‌کنم، اگر چه همه بچه‌ها دوست دارند که توپ را نزدیک سر من نزنند. پدرم ضیاءالدین، ابسته‌ی آموزشی سفارت پاکستان و مشاور جهانی آموزش در پاکستان ملل هست. شاید زندگی من آرزوی خیلی از جوانان جاه‌طلب پاکستانی باشد. اما ترک وطن و دور شدن از سرزمین مادری خیلی دردناک است. می‌توانم این درد و رنج را با نوشتن در مادرم بینم. او جسمی در بیرمنگام هست اما روحش در سوآت جامانده. او شدیداً دلتنگ وطنش هست. در سرتاسر دنیا به گ می‌از ما استقبال کردند و نسبت به کتاب من واکنش نشان دادند. کتابی که به مردم کمک کرد تا داستان زندگی ما را بدانند. من با بنیاد ملاله در کنیا بوده‌ام که مدرسه بسازم و به نیجریه رفتم تا همبستگی‌ام را با دختر مدرسه‌هایی که توسط جنگ

طالبان بوکو حرام^۱ ربوده شده‌اند، نشان دهم.
من با سیاستمداران در سرتاسر جهان ملاقات کرده‌ام. پوشی
برای تحصیل پناهندگان سوریه‌ای در اردن شروع کرده‌ام. من
با رهبران جهان صحبت کرده‌ام و از آن‌ها درخواست کرده‌ام
که وقت و بودجه‌ی بیشتری را در کشورشان صرف آموزش
بکنند و از ملت‌های قدرتمند خواسته‌ام که کمک‌های بیشتری
به کشورهای در حال توسعه بکنند. ما هر روز کارمان را
رشد داده‌ایم. دهیم، اما من می‌دانم که خیلی کارها
مانده که باید انجام بدهیم. خدا را شکر می‌کنم که به من
چنین موقعیتی داده برای فعالیت‌ها و پوش‌هایم. حالا این
کار هدف زندگی من هست، رویای من و مأموریت من.

بیرمنگام

جولای ۲۰۱۴